



پروین ایرانپور

چکیده

از نگاه دینی، احاطه فوق طبیعت بر طبیعت به گونه‌ای است که طبیعت، مرتبه نازل و ظاهر، و فوق طبیعت، باطن و حقیقت عالم هستی محسوب می‌شود، که از ارزش و قداست والایی برخوردار است؛ لذا «غیب» در فرهنگ قرآنی حامل معنایی خاص است که تنها با مراجعه به سخن وحی می‌توان آن را شناخت و مراجعه به تفسیر علامه طباطبائی^(ره) که آیات قرآن را با سخن وحی تفسیر می‌نمود، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

آنچه در این پژوهش بررسی می‌گردد این است که با توجه به برداشت‌های علامه طباطبائی از غیب در آیات، معنای غیب و شهود چیست؟ غیب چه مصادیقی می‌تواند داشته باشد؟ بشر چگونه می‌تواند عالم به غیب شود؟

نتیجه حاصل از این مقال این است که، غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که تنها در رابطه با مخلوق، به علت محدودیت وجودی، معنی پیدا می‌کند؛ لذا مصادیق غیب متعدد است که علامه در ذیل بعضی از آیات، به آن اشاره کرده است. همچنین خداوند بر اساس مشیتش گاه بشری مانند رسولان خود را بواسطه



وحی، بر غیب آگاه می‌کند. نکته‌ای که لازم به ذکر است، اینکه علامه در تعریف غیب و شهود، بر اساس دیدگاه فلسفی خود در باب علم و در تعیین مصداق غیب، بر اساس آیات و روایات، سخن گفته است.

کلید واژه‌ها: غیب، شهادت، غیب علی الاطلاق، غیب نسبی، لوح محفوظ

مقدمه

اعتقاد به ابعاد فوق طبیعی، ویژگی مشترک نگاه دینی و معنوی است و فوق طبیعت که در یک نگاه غیب عالم است، مبدأ قداست و ارزش‌های مختلفی است که همواره انسان حد ناپذیر در پی شناخت و دست یافتن به آن بوده است، اما برای شناخت چنین عالمی چه منبعی برتر از قرآن که خود فرمود: *نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء* (نحل، ۱۶/ ۸۹) و اهمیت رجوع به تفسیر المیزان که روش تفسیری آن با الهام از شیوه ائمه برگزیده شده است و بر مبنای همین روش، یعنی تفسیر قرآن به قرآن است، در همین راستا است.

آنچه در این پژوهش مد نظر می‌باشد این است که با توجه به برداشت‌های علامه طباطبائی از غیب در آیات:

۱. معنای غیب و شهود چیست؟

۲. چه مصداقی از غیب بر اساس آیات مطرح شده است؟

۳. آیا آنچه برای ما غیب محسوب می‌شود همیشه در پرده‌ی ابهام باقی می‌ماند؟

مشتقات ریشه (غ، ی، ب) در آیات، به صورت‌های «غیب» (۶ مورد)، «غیبه» (۱)

مورد)، «الغیب» (۲۶ مورد)، «بالغیب» (۱۲ مورد)، «الی الغیب» (۱ مورد)، و «غیوب»

(۴ مورد) در ۴۹ آیه استعمال شده است.

علامه طباطبائی، معنای غیب و شهود را ذیل آیات متعدد با عبارات مختلف توضیح داده است که بعد از جمع آوری، یکجا ذکر و توضیحاتی پیرامون آن داده شده است و از بیان مجدد آنها، ذیل آیات مربوط خودداری شده است.

گذشته از آیاتی که بیانگر هیچ مصداق خاصی برای غیب نیست؛ در سایر موارد، متعلقات و مصداق غیب بر اساس تفسیر علامه، ذیل هر آیه بیان شده است که در ضمن به انواع غیب نیز اشاره شده است. و در آخر در رابطه با دست‌یابی بشر به غیب سخن به

میان آمده است .

علامه طباطبائی ، اگر چه به هماهنگی براهین عقلی و مشهودات عرفانی و علوم شرعی معتقد بود ، لیکن این اعتقاد موجب نشد که بحثهای تفسیری را با مباحث فلسفی یا عرفانی مخلوط کند ، چنانکه در مباحث فلسفی نیز ، فقط از برهان استفاده کرده است ؛ با این حال او در تفسیر خود ، مباحث تاریخی ، فلسفی ، علوم اجتماعی و... را نیز به صورت مباحث جداگانه ، برای روشن شدن مبنای فکری اش طرح کرده است .

روش علامه طباطبائی ، در توضیح و تفسیر آیات قرآن و بیان مصادیق غیب نیز ، بر اساس روش خاص خود (تفسیر قرآن به قرآن) می باشد . ایشان از طرح مباحث فلسفی و کلامی در خلال تفسیر آیات ، حتی در پاره‌ای از موارد که امکان این نوع مباحث بوده ، خودداری کرده است ، و در توضیح مفهوم آیات ، بر اساس محتوای آیات دیگر اکتفا کرده است .

علامه در التزام به تفسیر آیه به آیه ، احادیثی که کاملاً انطباق با محتوای آیات نداشته ، به عنوان مصادیق و نمونه‌هایی از مفهومی که آیه بیانگر آنست ، مطرح کرده است ، چنانچه نمونه‌های این احادیث ، ذیل آیات ذکر خواهد شد . اما در رابطه با تعریف غیب و شهود که بر اساس ارجاع به آیات دیگر بنا نشده است ، می توان نشانی از مبانی فلسفی علامه ملاحظه کرد که در قسمت مربوط ، به آن اشاره می کنیم .

تعریف «غیب» و «شهادة»

در معنای «غیب» و «شهادة» گفته شده است :

«الغیب مصدرٌ و استعمل فی کل غائب عن الحاسة .»^۱ یعنی ، غیب مصدر است و در رابطه با هر غایبی بکار می رود .

«الشهادة، الحضور مع الشهادة، أما بالبصر أو بالبصيرة .»^۲ یعنی ، شهادة ، حضور همراه با شهادت است یا با چشم یا با آگاهی و بصیرت .
علامه طباطبائی در مورد این دو کلمه می نویسد :

«شهادت» آن امری است که مشهود و حاضر نزد مدرک است و غیب خلاف آن است... و [شهادت] دایره مدار احاطه به شیء ، توسط حس یا خیال یا عقل [به

عبارتی توسط صور ادراکی] یا احاطه وجودی است؛ و غیب خلاف این است.^۳ با اندک تأملی در تعریف علامه از غیب و شهود، می‌توان دریافت که حضور چیزی نزد یک مدرک، کافی است برای اینکه، آن را مشهود آن مدرک بدانیم و غیب آن شیء از آن مدرک، برای اتصاف آن شیء به غایب، نسبت به آن مدرک کافی است. پس این دو، معانی نسبی هستند؛ چنانکه علامه به این مطلب تصریح می‌کند.

و هما [الغیب و الشهادة] معنیان اضافیان فمن الجائز ان یکون شیء شهادة بالنسبة الی شیء و غیباً بالنسبة الی آخر؛^۴ یعنی غیب و شهادت، مفاهیم نسبی هستند، پس می‌شود شیء نسبت به چیزی شهادت و نسبت به چیزی دیگر غیب باشد.

علامه همچنین می‌فرماید:

ممکن است یک شیء دارای چند وجه باشد یک وجهش برای غیر خود شهادت و وجه دیگرش غیب باشد.^۵

نکته‌ای که ایشان متذکر می‌گردد این است که:

«فما كان عند شیء من الاشياء و هو غیب عن غیره فهو معلوم سبحانه و هو محیط به؛^۶ یعنی، هر چیز که برای ماسوی غیب است برای خداوند شهادت است.

از آنچه بیان شد، استفاده می‌شود:

اولاً، غیب و شهادت می‌تواند متعلقات و مصادیق بسیار متعدد داشته باشد، به طوری که هر امری (اعم از یک شیء، خبر، حادثه، عالم مافوق طبیعت) موضوع غیب یا شهادت قرار گیرد.

ثانیاً، شیء واحد می‌تواند نسبت به یک مدرک غیب و نسبت به مدرک دیگر شهادت باشد. علامه در توضیح بیشتر این مطلب، می‌نویسد:

علت این امر، این است که موجودات خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا نمی‌شوند، به عبارتی چون مدرک دارای حد است، پس اگر چیزی داخل در حد آن بود، شهادت و اگر نه، غیب است.^۷ و اگر شیء واحد چند وجه داشته باشد، امکان دارد نسبت به یک مدرک از وجهی شهادت و از وجه دیگر غیب باشد، چنانکه اشياء از جنبه امری، غیب، و از جنبه خلقی، شهادتند.

ثالثاً، غیب و شهود الزاماً دلالت بر دو مرتبهٔ مختلف وجود، ندارد، هر چند عالم غیبی که احاطه و تأثیر بر عالم شهادت دارد، مرتبهٔ برتری نسبت به آن دارد. رابعاً، در حمل غیب و شهادت بر اشیاء موجود، باید نسبت آنها با مدرک خاصی لحاظ شود. و از آنجا که خداوند به همهٔ امور احاطه دارد و همه در حضور هستند، لذا همهٔ مخلوقات رای او شهادت اند. اما با توجه به محدودیت وجودی مخلوقات، اشیاء نسبت به آنها یا غیبند و یا شهود.^۸ بنابراین معنای عبارت «عالم الغیب و الشهادة» که ۹ بار در قرآن بکار رفته، این است که آنچه متعلق علم صاحبان علم قرار می‌گیرد (به این علت که خارج از حدود وجودیشان نیست) و همچنین اموری که ممکن نیست علم به آنها تعلق بگیرد (به این علت که از حد وجودیشان خارج است)، هر دو قسم برای خداوند متعال معلوم است، چون او به تمام اشیاء احاطه دارد.^۹

تعریف علامه از غیب و شهود، بر اساس دیدگاهی است که در باب «علم» دارد؛ چرا که ایشان، شهادت را همان حضور می‌داند:

«الشهادة فی المشهود، الحاضر عند مدرک...»^{۱۰} همچنان که ایشان در تعریف

«علم» آورده است: «ان العلم، حضور وجود مجرد لوجود مجرد».

یعنی، علم، حضور وجود مجرد برای وجود مجرد است. بنابراین غیب، عدم حضور و عدم علم می‌باشد.

علامه بعد از تعریف علم، به انقسامات اولی آن اشاره کرده، می‌فرماید:

یک قسم از علم، حصول ماهیات اشیاء برای ماست نه همراه وجودهای خارجی

آنها، که این نوع از علم، «علم حصولی» نامیده می‌شود و قسم دیگر مثل علم

هر یک از ما به ذات خودش که ذوات به وجود خارجی شان نزد ما حضور دارند. به

این نوع از علم «علم حضوری» نامیده می‌شود.^{۱۱}

علامه در تعریف «شهادة»، اشاره ه همین دو نوع علم دارد؛ «و یدور الامر [فی

الشهادة] مدار نوع من الاحاطه بالشئ حساً او خیالاً او عقلاً او وجوداً...»^{۱۲}

عبارت «احاطه حسی و خیالی و عقلی» اشاره به علم حصولی و «وجوداً» اشاره به

علم حضور دارد.

همچنین سه قسم احاطه حسی، و خیالی و عقلی، بر اساس تقسیم علم حصولی به

دو قسم کلی و جزئی می باشد. علمه در این رابطه در «بداية الحکمه» می فرماید:

علم حصولی کلی، علمی است که قابل صدق بر کثیرین نیست که این علم، علم عقلی نامیده می شود و علم جزئی که قابل صدق بر کثیرین است، اگر به نوعی از اتصال و رابطه با ماده شان باشد، علم احساسی و اگر بدون رابطه با ماده نزد عالم باشد، علم خیالی گویند. بنابراین عبارت احاطه حسی و خیالی، اشاره به علم جزئی و احاطه عقلی، اشاره به علم کلی دارد.^{۱۳}

مصادیق غیب از نظر علامه طباطبائی

در این قسمت با توجه به تفسیر علامه طباطبائی از آیاتی که در آنها کلمه غیب بکار رفته است، به بیان مصادیق آن می پردازیم.

۱. خداوند

آیه ای که بنا بر تفسیر علامه، از خداوند با عنوان «غیب» تعبیر شده است، آیه ۳ سوره «بقره» می باشد: «الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقنا هم ینفقون» آنها که به غیب ایمان دارند و نماز به پا دارند و از هر چه روزیشان کردیم به فقیران انفاق می کنند.

علامه، ابتدا معنای غیب را ذکر کرده و سپس می فرماید:

غیب، عبارتست از خدای سبحان و آیات کبرای او که از حواس ما غایبند و یکی از آنها وحی است که در جمله «الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک به آن اشاره فرمود، پس مراد از ایمان به غیب، در مقابل ایمان به وحی و ایمان به آخرت، عبارت از ایمان به خدای تعالی، تا این چند آیه به همه اصول سه گانه دین اشاره کرده باشد. سپس می فرماید: قرآن کریم همواره اصرار و تاکید دارد که بندگان، نظر خود را در محسوسات و مادیات منحصر نکنند و ایشان را تحریک می کند که از عقل سلیم پیروی کنند.^{۱۴}

همچنین در آیه ۱۸ سوره «فاطر»، «غیب» وصف «رب» ذکر شده است: «ولا ترزأ وازرة و زر آخر و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء و لو کان ذا قربی انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب و اقاموا الصلوة و من تزکی فانما یتزکی لنفسه و الی الله المصیر».

و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد و آن که بارش سنگین است اگر دیگری را هرچند خویش باشد کمک بر سبکباری خود بطلبد، ابداً باری از دوشش برداشته نشود و تو فقط کسانی را که نادیده از پروردگار خود می ترسند و نماز برپا کنند، بیم می دهی، هر که تزکیه کند برای خویش تزکیه می کند و سرانجام به سوی خدا است. علامه، ذیل این آیه می نویسد:

اینها که تو را تکذیب می کنند از انذار تو سود نمی برند و اصلاً انذار حقیقی نسبت به آنان محقق نمی شود، چون گفتیم دل‌هایشان مهر شده است. تو تنها کسانی را به حقیقت انذار می کنی و انذارت به آنان سود می دهد که از پروردگار نادیده خود خشیت دارند و نماز برپا می دارند. ۱۶

۲. خزائن الهی

خداوند در آیه ۳۳ سوره «بقره» می فرماید: قال یا آدم انبأهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لكم انی اعلمُ غیبَ السَّمواتِ والارضِ و اعلم ما تُبدون و ما کنتم تکتمون .

گفت: ای آدم، فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت: مگر به شما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می دانم، آنچه را که شما آشکار کرده اید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم. علامه می فرماید:

«و المراد بهذا الغیب هو الاسماء...» ۱۶

یعنی، آنچه خداوند به آدم تعلیم داد «الاسماء کلها» بوده است و مراد از غیب در جمله: «انی اعلمُ غیبَ السَّمواتِ والارضِ» همان اسماء است. علامه همچنین با استناد به آیه: و علّم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائكة... (بقره/۳۱) می فرماید:

کلمه «عرضهم» دلالت دارد بر اینکه هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به آن اسماء موجوداتی دارای حیات و علم بوده اند و در عین حال در پس پرده و حجاب غیب قرار داشته اند. و قوله تعالی «و علّم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم» مشعر بان هذه الاسماء او

مسمیاتها كانوا موجودات احياء عقلا محجوبين تحت حجاب الغيب». ۱۷
یعنی، قول خداوند: «و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم، اشاره به این است که این اسماء و مسمیات به آن اسماء موجوداتی دارای حیات و عاقل بودند که تحت حجاب غیب قرار دارند.

مطلب دیگری که علامه در ذیل این آیه متذکر می‌گردد تا بتواند در مبحث بعدی از آن نتیجه‌گیری کند این است که، اسماء نامبرده یا غیب مطرح در این آیه به کلی از محیط کون و وجود بیرون بوده است، چرا که آیه در مقام اظهار قدرت و احاطه خداوند و عجز ملائکه از علم به اسماء بوده است. ۱۸

علامه، توضیح بیشتر این مطلب را ذیل آیه ۷۷ سوره نحل بیان می‌فرماید:
چون غیب و شهادت دو امر اضافی است، لذا ممکن است یک شی دارای چند وجه باشد؛ یک وجهش ظاهر و وجه دیگرش غیب باشد بنابراین اضافه غیب و شهادت به هر چیز دو تصور دارد، یکی اضافه «لامیه»، که در این صورت معنای «لله غیب السموات و الارض» این می‌شود که خدا از آسمان‌ها و زمین چیزی را می‌داند که خارج از حدود آن است. و اگر اضافه هم به منظور نوعی «اختصاص» باشد، مانند: فلا يظهر علی غیبه احداً (جن، ۲۶/۷۲) ملحق به همین نوع اضافه است و دیگری اضافه «تبعیضی» که در این صورت مراد از غیب آسمان‌ها و زمین، غیبی است که آسمان‌ها و زمین مشتمل برآند، یعنی غیبی که داخل آن دو است؛ به عبارت دیگر غیب دو نوع است: آنچه پنهان می‌باشد و آنچه ظاهر می‌گردد.

به بیان دیگر آسمان و زمین دو رو دارند؛ یکی برای مردم مشهود و وجه دیگرش غیب است و برای خداوند مشهود. ۱۹

پس می‌توان گفت هر چیز از جنبه لدی الامر از مخلوق غایب و از جنبه لدی الخلقی شهادت است.

علامه با توجه به سه جهت، یعنی عمومیت اسماء و اینکه مسماهای به آن اسماء، دارای زندگی و علم بودند و اینکه در غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند، نتیجه می‌گیرد که آیه مورد بحث، همان مطلبی را بیان می‌کند که آیه ۲۱ سوره «حجر» در صدد بیان آن

است. ۲۰.

اما آیه ۲۱ سوره «حجر» چه مطلبی را بیان می‌کند؟ علامه، ذیل این آیه بعد از نقل اقوال مفسران در معنای خزائن و قدر معلوم و ذکر اشکالات این اقوال می‌فرماید:

در این آیه خداوند خبر داده که آنچه از موجودات چه دیدنی و چه نادیدنی و آنچه کلمه شیء به آن اطلاق می‌شود، نزد خداوند از آن چیز خزینه‌هایی انباشته که نزد او باقی هستند؛ مثلاً شخص زید یک فرد انسانی است و نوع انسانی هم که وجودش در خارج به وجود افرادش است، فرد دیگری از آنست، و آیه شریفه برای این فرد، خزینه‌هایی نزد خدای سبحان اثبات می‌کند که این خزینه‌ها تمام شدنی نیست و با هیچ قیاسی قابل تحدید نمی‌باشد، اما سنجش و تحدید را در مقام و مرتبه انزال و خلقت می‌پذیرد. ۲۱

بنابراین، اسماء یا موجودات زنده عاقلی که خداوند بر ملائکه عرضه کرد، همان خزائن غیبی است که در آیه ۲۱ سوره حجر، بیان شده است و از آنجا که غیر قابل تحدید و از محیط کون و طبیعت بیرون است، غیبند.

«لاشک انّها (خزائن الغیب) صارت غیباً مخزونة لما فیها من صفة الخروج من حکم الحدود و القدر.» ۲۲

یعنی، بدون شک این چنین غیب‌ها از این جهت مکتوم هستند که بی پایان و از اندازه و حد بیرونند.

بنابراین، وجود محدود را نشاید که بر این خزائن احاطه یابد، اما آنچه از این خزائن به دنیای مشهود نازل می‌شود نه اصل این خزائن بلکه مقدر شده آن است. (ما نُنزله الا بقدر معلوم) بنابراین هر چیز اگر چه با حفظ قدر و حد خود می‌تواند متعلق علم ما قرار گیرد، اما از جهت اصل و حقیقتش، نسبت به ما غیب مطلق است، چنانچه ذات حق نیز غیب علی الاطلاق است. ۲۳

علامه همچنین می‌فرماید:

خزینه‌های غیب خدا مشتمل بر دو نوع غیب است، یکی غیب‌هایی که پا به عرصه شهود هم گذاشته‌اند که به جهت محدودیت، تعلق علم ما سو، به آن محال نیست که غیب نسبی است و غیب مطلق آنست که به جهت نامحدود بودن

هیچ گاه علم ما سوی به آن تعلق نمی‌گیرد. ۲۴

طبق آیه مورد بحث (۳۳ بقره)، خداوند علم به این اسماء را به آدم آموخت، اما علامه با استدلال و تمسک به سیاق آیات بیان می‌کند که این علم از سنخ علم‌های ما نبوده است؛ یعنی متعلق علم آدم، صرف اسماء نبوده است؛ لذا ایشان بعد از نقل حدیثی از امام صادق (ع) مبنی بر اینکه خداوند اسامی حجت‌های خود را به آدم آموخت در حالی که ملائکه از آن اسم‌ها بی‌خبر بودند، می‌فرماید:

این نوع روایات منافاتی با آنچه گفتیم ندارد چون هیچ چیز نیست مگر آنکه خزینه‌های آن نزد خداوند وجود دارد و هر اسمی که در مقابل معنا و مسمایی هست، برای همین مسماء در خزائن غیب نیز هست؛ پس در نتیجه هیچ فرقی نمی‌کند بین اینکه گفته شود، خداوند آنچه در خزائن غیب هست، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین را به آدم تعلیم داد و یا گفته شود خداوند اسم هر چیز را باز غیب آسمان‌ها و زمین است به آدم بیاموخت، چون روشن است که نتیجه هر دو یکی است. ۲۵

از جمله آیات دیگری که «غیب» در آن مرتبط با خزائن الهی است آیه ۵۹ سوره انعام است: و عنده مفاتيح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین. و کلیدهای خزائن غیب نزد اوست. کسی جز او بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریاست، همه را می‌داند و هیچ برگگی از درخت نمی‌افتد، مگر آنکه او آگاه است و نه هیچ دانه‌ای در زیر تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی، جز آنکه در کتابی مبین مسطور است.

علامه ابتدا دو احتمال برای معنی «مفاتیح» ذکر کرده است؛ یکی به معنای خزینه و دیگری کلید که ایشان به کار بردن مفاتیح را در معنای خزینه، ترجیح می‌دهند. «الا سائر کلامه تعالی فیما یشاء به هذا المورد یؤید المعنی الاول.» ۲۶

حال این خزائن غیب چیست؟ علامه، غیب مطرح شده در این آیه را نیز از نوع غیب در آیه ۲۱ سوره «حجر» می‌داند، چرا که آیه ۵۹ سوره انعام از انحصار علم غیب به خدای تعالی خبر می‌دهد و لذا اشاره به غیب‌های مطلق دارد و آیه ۲۱ سوره حجر نیز به همین

نوع غیب‌ها اشاره دارد. یعنی آنچه از احاطه انسان‌ها بیرون است و مادامی که به وجودی مقدر، موجود نگشته می‌توان آنها را درک کرد که همان غیب مطلق است.^{۲۷}

علامه، بعد از نقل حدیثی که ظاهراً مفاتیح غیب را به پنج چیز اختصاص داده می‌فرماید:

با فرض صحت این روایت نباید پنداشت که آنها با عموم آیه منافات دارد، زیرا مسلم است که عدد مفهوم ندارد و اگر کسی بگوید فلان مقدار پول دارم، دلیل بر این نیست که بیشتر ندارد؛ لذا برگشت این پنج مورد در حدیث مذکور به یک معنی است و آن عبارت است از علم به حوادث قبل از حدوث آنها و معلوم است که حوادث تنها همین پنج مورد مذکور در روایات نیست، بلکه خود آیه دلالت بر مصادیق دیگر دارد.^{۲۸}

مطلبی که لازم به تذکر است اینکه علامه با استناد به دلایلی بین خزائن غیب الهی و لوح محفوظ، کتاب مبین، تفاوت قائل است؛ ایشان با استناد به چند آیه^{۲۹} می‌فرماید:

این آیات دلالت دارد که کتاب مبین در عین اینکه مشتمل بر جمیع مشخصات حوادث و خصوصیات اشخاص و تغییراتی است که دارند، در عین حال خودش تغییر و دگرگونی ندارد، لذا کتاب مبین با مفاتیح غیب، متفاوت است؛ چون خداوند در توصیف مفاتیح و خزینه‌ها می‌فرماید که دارای اندازه نیستند و وقتی محدود می‌شود که از خزینه‌ها بیرون شده و به این عالم که عالم شهود است، نازل شود و کتاب مبین را این طور وصف فرموده که مشتمل است بر دقیق‌ترین حدود موجودات و حوادث. کتاب مبین سایر موجودات را ضبط نموده و آنها را بعد از بیرون شدن از خزائن و قبل از رسیدن به عالم وجود و بعد از طی دورانشان در این عالم حفظ می‌نماید؛ پس هر دو شامل تمامی موجوداتند، اما کتاب مبین از خزینه‌های غیب درجه‌اش نازل تر است.^{۳۰}

نکته‌ای که در اینجا لازم به ذکر است این که، اگر چه علامه در رابطه با قضا و قدر که در ارتباط با لوح محفوظ و کتاب مبین است، مطالبی در نه‌ایة الحکمة ذکر کرده است، لیکن از طرح مباحث فلسفی در تفسیر آیات خودداری کرده و به توضیح، بر اساس آیات دیگر اکتفا نموده است.^{۳۱}

۳. عالم برتر از عالم ماده

خداوند در آیه ۱۲۳ سوره «هود» می‌فرماید:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْيَهُ يُرْجَعُ الْأُمُورَ كُلَّهَا عِنْدَهُ وَتُوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ مَا رُبُّكَ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛

علم غیب آسمان‌ها و زمین به خدا اختصاص دارد، بازگشت همه کارها به سوی اوست؛ پس تو او را عبادت کن و بر او توکل نما و پروردگار تو از آنچه عمل می‌کنی غافل نیست.

علامه ذیل این آیه می‌نویسد:

در حقیقت معنی آیه این است که تو به وظیفه خویش پرداز و بدان که غیب آسمانها و زمین که عاقبت امر تو و ایشان در آن نهفته، به دست پروردگار توست. ۳۲

آیه دیگر در این رابطه آیه ۴۱ سوره طور می‌باشد:

إِنَّمَا عِنْدَ هُمُ الْغَيْبِ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

یا عالم غیب نزد آنهاست و آنها از آن می‌نویسند.

ایشان همچنین ذیل این آیه می‌نویسد:

از ظاهر سیاق بر می‌آید که مراد از غیب، غیب عالم است که همه امور به اندازه‌گیری محدود نازل می‌شود و در منصفه ظهور مستقر می‌گردد. ۳۳

۴. وحی

خداوند در آیه ۲۴ سوره تکویر می‌فرماید: و ما هو علی الغیب بضئین؛

پیامبر شما نسبت به وحی و غیب بخیل نیست.

علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

منظور از غیب، وحی است که بر پیامبر نازل می‌شود و او نسبت بدان بخیل نمی‌ورزد و نه چیزی را از کسی کتمان می‌کند و نه تغییر و تبدیل می‌دهد، بلکه همانطور که خداوند به او تعلیم داده، به مردم تعلیم می‌دهد. ۳۴

۵. قیامت

آیه‌ای که ذیل آن علامه یکی از مصادیق غیب را قیامت ذکر می‌کند آیه ۷۷ سوره نحل

می‌باشد.

و لله غیبُ السَّمواتِ و الارضِ و ما امر السَّاعَةَ الا کَلِمَحِ البَصْرِ او هو اقرب ان الله علی کل شیءٍ قَدیر؛ و تنها خدا بر غیب آسمان‌ها و زمین آگاه است و بس، و کار ساعت قیامت مانند چشم بر هم زدن یا نزدیک تر بیش نیست، که خدا البته بر هر چیز تواناست. علامه بعد از توضیحی راجع به دو نوع اضافه غیب به «السَّموات و الارض» اضافه مذکور را در آیه مورد بحث، از نوع دوم، یعنی اضافه تبعیضی می‌داند، چرا که اولاً، قیامت خارج از آسمان و زمین نیست. ثانیاً، اوصافی که خداوند برای قیامت می‌شمارد، مثل آنکه در آن روز خدا بشر را خبر می‌دهد از آنچه که در آن اختلاف می‌کردند و روزی که باطن مردم آشکار می‌گردد، و روزی که بشر مورد خطاب قرار می‌گیرد که: لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَائِکَ فَبَصُرَکَ الْیَوْمَ حَدِیدَ (ق، ۲۲/۵۰) و خلاصه، روزی که آنچه از حقایق در نشئه دنیا پنهان بود، در آنجا ظاهر بود، آشکار می‌گردد، با این معنای غیب سازگار است. ۳۵

علامه، بعد از آن بیان می‌کند که بنابر این ساعت، یکی از غیب‌های آسمان‌ها و زمین است و آیه شریفه «لله غیب السَّموات و الارض» ملکیت خداوند را نسبت به خود این غیب اعلام کرده است نه ملکیتش نسبت به علم غیب، چرا که جمله «لله غیب» زمینه چینی برای گفتن «و ما امر السَّاعَةَ الا کَلِمَحِ البَصْرِ» می‌باشد که برگشت معنای آیه به این است که خداوند مالک غیب آسمان‌ها و زمین است، ملکیتی که می‌تواند در آن غیب، به هر نحو که بخواهد تصرف کند. و اگر منظور از «لله غیب» ملکیت خدا نسبت به علم غیب باشد، ارتباطی بین این قسمت و قسمت بعد وجود ندارد. ۳۶

ایشان ذیل آیه ۶۵ سوره نمل مصداق غیب را زمان قیامت عنوان می‌کند:

قُلْ لَا یَعْلَمُ مَن فِی السَّمواتِ و الارضِ الغِیْبَ الا اللهُ و ما یَشْعُرُونَ اِیَّانَ یُبْعَثُونَ

بگو که در همه آسمان‌ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و اینان هیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.

در این آیه خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که تا با برهان دیگری، الوهیت آلهه مشرکین را ابطال نماید.

[در آیه قبل یک برهان اقامه کرده است.] و آن اینکه، شأن معبود این است که امر پرستندگان خود را تدبیر کند و یکی از امور خلق، همانا مسأله جزا در روز قیامت است.

در حالی که آن آلهه علمی به آن ندارند؛ آن گاه علامه می‌افزاید: «... و انّ قوله «و ما يشعرون ايانَ يبعثون» من عطف اوضح افراد الغيب عليه و اهمها علماً بانسبة الى امر التدبير». ۳۷

یعنی، جمله «و ما يشعرون ايانَ يبعثون» از قبیل عطف روشن‌ترین فرد غیب است چون گفتیم مهمترین چیزی که معبود باید علیم به آن داشته باشد و آن را تدبیر کند، مسأله جزا در روز بعث است.

در آیه ۶۱ سوره مریم مصداق غیب، جنات و نعمتهایی است که موعود، فعلاً آن را نمی‌بینند:

جَنّاتُ عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب و الله كان وعده مأتياً

آن بهشت‌های عدن، که خدای مهربان برای بندگان خود در غیب این جهان وعده فرمود و البته وعده خدا یقین به انجام می‌رسد.

علامه، ذیل این آیه می‌فرماید:

کلمه عدن به معنی اقامت است و اگر بهشت را عدن نامیده‌اند، اشاره به این است که انسان بهشتی جاودان است و کلمه «وعده به غیب» وعده به چیزی است که موعود آن را نمی‌بیند. ۳۸

در آیات ۱۲ سوره ملک، ۲۳ ق و ۱۱ یس منظور از غیب، عذاب‌های اخروی است. ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة و اجر كبير. (ملک، ۱۲/۶۷)؛ همانا آنان که از خدای خود در پنهان می‌ترسند، آنها را آمرزش و پاداش بزرگ خواهد بود. علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

خداوند بعد از آنکه حال کفار و جزایی که در برابر کفر دارند را بیان کرد تا تقسیم را تمام کرده باشد، که از جمله صفات مؤمنین خشیت و ترس از خدا را آورد، و اگر خشیت آنان را «خشیت به غیب» خواند، برای این است که آن عذابی که به آن ایمان آورده‌اند و از آن می‌ترسند عذابی است در پرده غیب، نه عذابی که امروزه با حواس خود آن را احساس می‌کنند. ۳۹

در این رابطه، توضیح ذیل آیات دیگر، قریب به همین مضمون است، لذا از ذکر آن خودداری می‌شود. ۴۰

۶. خبر یا شخصی غایب

علامه، در تفسیر آیه ۲۶ سوره کُهِف، یکی از مصادیق غیب را مدت لبث اصحاب کُهِف مطرح کرده است:

قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوۡا لَهُ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ اَبْصَرُ بِهِ وَاَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِّنْ دُوۡنِهِۦ مَنۡ وَّلٰی وَّلَا یَشْرَکُ فِیۡ حَکْمِهٖۤ اَحَدًا

بگو خدا به زمان اقامت آنان در غار داناتر است که او به همه اسرار غیب آسمان ها و زمین محیط است و چقدر هم بینا و شنوا است. و هیچ کس جز او سرپرست و نگهبان خلق نیست واحدی را در و حکم خود شریک نمی سازد.

آیه، مربوط به داستان اصحاب کُهِف است که مردم درباره مدت لبث آنان در غار اختلاف داشتند و قرآن کریم حق داستان را ادا نموده است. علامه در قسمتی از تفسیر این آیه می فرماید:

... وله کمال البصر و السمع فهو اعلم بلبثم الذی هو من الغیب . ۴۱

یعنی، خداوند از هر کس دیگر داناتر به مدت لبث اصحاب کُهِف است که خود یکی از مصادیق غیب است.

همچنین خداوند در سه آیه ۴۴ سوره آل عمران، ۴۹ هود و ۱۰۲ یوسف، اخباری از سرگذشت حضرت مریم، نوح و یوسف را با عنوان «انباء الغیب» خطاب به پیامبر اکرم (ص)، بیان می فرماید که به توضیح یک مورد آن اکتفا می کنیم:

ذٰلِکَ مِّنۡ اَنْبِیَآءِ الْغَیۡبِ نُوۡحِیۡهِ الِیۡکَ وَاَمَّا کُنْتَ لَدِیۡهِمْ اِذْ یُلۡقَوۡنَ اَقۡلَامَهُمْ اَیُّهُمۡ یُکۡفَلُ مَرِیۡمَ وَاَمَّا کُنْتَ لَدِیۡهِمْ اِذْ یَخۡتَصِمُوۡنَ . (آل عمران، ۴۴/۳)

این از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم و تو حاضر نبودی آن زمان که قرعه برای نگهبانی و کفالت مریم می زدند تا قرعه به نام کدام یک شود و نبودی نزد ایشان وقتی که بر سر این کار نزاع می کردند.

علامه، ذیل این آیه می فرماید:

خدای تعالی این داستان را جزو اخبار غیبی شمرده، چنانچه داستان حضرت رسول و حضرت نوح را از اخبار غیبی شمرده و وجه غیب شمردن آن، این است که در عصر نزول قرآن، اثری از این اخبار در دست نبود؛ زیرا از داستان مریم آنچه در

کتب دینی اهل کتاب آمده بود، به علت تحریف اعتبار نداشت و نیز ممکن است منشأ غیب شمردن آن را بی سوادى رسول خدا و گروندگان به آن جناب بدانیم، همچنان که در خلال داستان نوح می فرماید: **تلك من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا...** (هود، ۴۹/۱۱) ولی وجه اول با سیاق موافق تر است چون فرمود که تو در نزد ایشان نبودی، نه اینکه آنها را نخوانده‌ای. ۴۲ در آیات ۵۲ سوره یوسف و ۲۵ سوره حدید، مصداق غیب، شخص غایب است، که به ذکر یک مورد اکتفا می شود:

ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنِ بِالْغَيْبِ وَاِنَّ اللّٰهَ لَآ يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (یوسف، ۵۲/۱۲)
(یوسف گفت) من این کشف حال برای آن خواستم تا عزیز مصر بدانند که من هرگز در نهانی به او خیانت نکردم و بدانند که خدا هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی رساند.

علامه، در تفسیر این آیه می فرماید:

از سیاق آیه بر می آید که جملات از کلام حضرت یوسف (ع) باشد، که اگر این گونه باشد «ذلک» اشاره به برگردانیدن فرستاده است؛ یعنی این که من از زندان بیرون نیامدم و فرستاده شاه را نزد او برگردانیدم و به وسیله او درخواست کردم که شاه درباره من و آن زنان، داوری کند، بر اساس این که عزیز بدانند من به او در غیابش خیانت نکردم. ۴۳

آیا مخلوق می تواند علم به غیب پیدا کند؟

پاره ای از آیات، مانند آیه ۵۹ سوره انعام، ۶۵ نمل، ۱۰۹ و ۱۱۶ مائده، تصریح به انحصار علم غیب به خداوند دارد و در مقابل، دسته ای دیگر علم غیب را برای غیر خداوند نیز ممکن دانسته است؛ مانند آیه ۱۷۹ آل عمران و ۲۷ جن.

عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ احَدًا اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ... (جن، ۲۶-۲۷)
او دانای غیب عالم است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند، مگر آن کس را که به پیامبری برگزیده است.

علامه، ذیل آیه ی مذکور می فرماید:

یعنی، سیاق آیه این است که بفهماند علم غیب مختص خداست و لذا فرمود کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند، تا اختصاص را برساند.^{۴۴}

پس معنی آیه این است که خداوند، عالم به تمامی غیبها است آن هم به علمی که اختصاص به خودش دارد، پس هیچ کس را به غیب خود که مختص به خودش است آگاه نمی‌کند. بنا براین مفاد آیه سلب کلی است و می‌خواهد بفرماید، خداوند تعالی تمامی غیب خود را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد، بر خلاف نظر عده ایی که مفاد آن را سلب جزئی گرفته‌اند.^{۴۵}

علامه، در توضیح قسمت بعد آیه «إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» می‌فرماید:

استثنای این آیه می‌فهماند که خداوند هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد، به هر مقدار از غیب مختص به خود، که بخواهد آگاه می‌سازد، پس علم غیب حقیقتش از خداست، چرا که او محیط به همه چیز است و دیگران می‌توانند به هر مقدار که او بخواهد، به تعلیم او داشته باشند؛ و اگر هم فرض شود کسی مانند انبیاء و اولیاء، به چیزی از غیب خدا احاطه یابد، باز هم محیط حقیقی نیست، چون محاط به احاطه ی خداست و خداوند است که مشیتش تعلق گرفته که او را به بعضی از غیبها خود آگاه کند، لذا اگر در بعضی آیات^{۴۶}، از قول پیامبر آمده است که «إِنِّي لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ»، منظور استقلال در غیب است.^{۴۷}

ایشان، آیاتی را که از یک طرف غیب را منحصر به خداوند می‌داند و از طرفی، به دیگر مخلوقات نیز نسبت می‌دهد، مانند آیاتی می‌داند که از یک طرف زنده کردن، میراندن، و آفریدن را به خدای تعالی و از طرف دیگر، به دیگران نیز نسبت می‌دهد و سپس می‌فرماید که اگر این دسته از آیات را ضمیمه دسته دیگر کنیم، شکی باقی نمی‌ماند که مراد از آیاتی که علم غیب و خلق و غیره را از غیر خدا نفی می‌کند، این است که این امور به نحو استقلال و اصالت مختص به خداوند است و مراد از آیاتی که آن امور را برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند، این است که غیر خدا نیز به نحو تبعیت و عدم استقلال دارای آن امور می‌شود.^{۴۸}

و اما یکی از راه‌های دست‌یابی به غیب طبق آیات ۴۴ سوره آل عمران و ۱۰۲ یوسف، وحی می‌باشد.

ذالک من انباء الغیب نوحیه الیک .

آن از اخبار غیبی است که بر تو وحی می شود .

علامه در این رابطه می فرماید: علم الغیب مما استأثر الله به نفسه فلا یطلع علیه احداً الا من اجتبی من رسله ، فانه ربما اطلعه علیه بالوحی و ذلک قوله تعالی : و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء . (آل عمران، ۳/ ۱۷۹) ۴۹

علم غیب چیزی نیست که خداوند همه مؤمنین را بر آن آگاه سازد، بلکه خاص خود اوست و به جز برگزیدگان از رسولانش کسی را از آن بهره‌ای نیست و اما نامبردگان را چه بسا به وسیله وحی آگاه سازد .

نتیجه گیری

۱. «غیب» و «شهادت» از معانی نسبی است؛ یعنی نسبت به مدرک خاصی لحاظ می شود و مصادیق متعددی دارد .
۲. از جمله مصادیق غیب که در آیات اشاره شده است، خداوند، خزائن غیب الهی، عالم برتر از ماده، وحی، قیامت، و... می باشد .
۳. در شهادت، امر دایره مدار نوعی احاطه حسی، خیالی، عقلی و وجودی است . و در غیب عکس آن است؛ پس هر چیز که از حواس انسان غایب باشد، غیب محسوب می شود .
۴. شیء واحد می تواند نسبت به مدرک خاصی غیب و نسبت به مدرک دیگر شهادت باشد، کما اینکه شیء واحد، با توجه به جنبه های گوناگونش از یک جنبه غیب و از جنبه دیگر، برای همان مدرک شهادت باشد .
۶. بعضی از غیوب، «مطلق» است؛ یعنی هیچ گاه متعلق علم مخلوق قرار نمی گیرد، چنانکه خداوند «غیب علی الطلاق» است و بعضی دیگر به مرحله شهادت راه پیدا می کند که قبل از آن «غیب نسبی» نام دارد .
۷. اگر اضافه غیب به «السموات و الارض» از نوع اضافه ملکی می باشد، اشاره به غیب هایی است که خارج از محیط کون و وجود است؛ و اگر از نوع اضافه تبعیضی باشد، داخل در غیبت آسمانها و زمین می باشد .



۸. بین آیاتی که از یک طرف علم غیب را منحصر به خداوند کرده و دسته‌ای که این علم را برای بعضی از بندگان خود، مانند رسولان، اثبات می‌کند، هیچ گونه منافاتی نیست؛ چرا که علم به همه غیب‌ها به نحو استقلال، مختص به خداوند است؛ لیکن بر اساس مشیتش، بعضی از بندگان خود را به هر مقدار از غیب که بخواهد آگاه می‌کند، پس علم غیب اولاً علم به همه غیب نیست و ثانیاً بنده در داشتن آن استقلالی ندارد.
۹. بر اساس آیات، «وحي» یکی از راه‌های دست‌یابی به غیب است اگر چه خود به عنوان یکی از مصادیق غیب نیز مطرح می‌شود.
۱۰. تفسیر و توضیح علامه از آیات غیبت، صرفاً با استفاده از کلام وحی و مراجعه به آیات دیگر است؛ لیکن می‌توان موضوعات کلی پیرامون غیب و شهود و تعریف آن را بر اساس مبانی فلسفی ایشان توضیح داد.

۱. راغب اصفهانی، مفردات/۳۶۶.

۲. همان/۲۶۷.

۳. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹/۲۲۲.

۴. همان.

۵. همان، ۱۲/۳۰۴.

۶. همان، ۶/۲۴۷.

۷. همان، ۱۲/۳۰۷.

۸. همان، ۱۹/۲۲۲.

۹. همان، ۱۲/۳۰۷.

۱۰. همان، ۱۹/۲۲۲.

۱۱. علامه طباطبائی، بدایة الحکمة/۱۳۸-۱۳۹.

۱۲. همان، ۱۹/۲۲۲.

۱۳. بدایة الحکمة/۱۴۰-۱۴۱.

۱۴. المیزان، ۱/۶۴.

۱۵. همان، ۱۷/۳۶.

۱۶. همان، ۱/۱۱۶.

۱۷. همان.

۱۸. ر. ک: همان، ۶/۱۱۷.

۱۹. همان، ۱۲/۳۰۳-۳۰۴.

۲۰. همان، ۴/۱۱۸ .
۲۱. همان، ۱۲/۱۴۰ .
۲۲. همان، ۸/۱۲۵ .
۲۳. همان، ۱۹/۲۲۲ .
۲۴. همان، ۸/۱۲۶-۱۲۷ .
۲۵. همان، ۴/۱۲۰ .
۲۶. همان، ۸/۱۲۴ .
۲۷. همان، ۷/۱۲۵ .
۲۸. همان/۱۴۸ .
۲۹. سوره رعد، آیه ۳۹؛ سوره ق، آیه ۴؛ سوره بروج، آیه ۲۲ .
۳۰. المیزان، ۷/۱۲۷-۱۲۸ .
۳۱. برای رجوع بیشتر ر. ک: نهاية الحکمة / ۲۹۳-۲۹۴ .
۳۲. المیزان، ۱۱/۷۲ .
۳۳. همان، ۱۹/۳۸۶ .
۳۴. همان، ۲۰/۲۱۹ .
۳۵. همان، ۱۲/۳۰۳ .
۳۶. همان، ۳۰۴ .
۳۷. همان، ۱۵/۳۸۶ .
۳۸. همان، ۱۴/۷۹ .
۳۹. همان، ۱۹/۳۵۴ .
۴۰. ر. ک: همان، ۶/۱۳۸؛ ۱۸/۳۵۴؛ ۱۷/۶۶ .
۴۱. همان، ۱۳/۲۷۶ .
۴۲. همان، ۳/۱۹۰ .
۴۳. همان، ۱۴/۱۹۶ .
۴۴. همان، ۱۶/۵۳ .
۴۵. همان، ۲۰/۵۳ .
۴۶. سوره انعام، آیه ۵۰؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۸؛ سوره هود، آیه ۳۱ .
۴۷. ر. ک: المیزان، ۶/۲۴۷؛ ۷/۱۲۵؛ ۸/۳۷۳؛ ۱۱/۳۱۷؛ ۲۰/۵۴ .
۴۸. همان، ۱۰/۲۱۰ .
۴۹. همان، ۶/۷۹ .